

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال یازدهم، شماره بیست و دوم، پاییز ۱۳۹۱

زنان شهر هروم و حماسه ملی ایران*

دکتر نصر الله امامی

استاد دانشگاه شهید چمران

نوشین مالگرد

دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی

چکیده

در اساطیر و حماسه‌های ملت‌ها، قهرمانان و موجودات شگفتی آور بسیاری دیده می‌شوند که حضورشان موجب تقویت فضای حماسی در میراث‌های ادبی آنان شده است. یکی از این اقوام شگفت‌انگیز در حماسه ملی ایران، زنان شهر «هروم» هستند که بنا به نظر اهل فن، همان «آمازون»‌های اساطیر یونانند. این مقاله به مقایسه ویژگی‌های زنان مذکور در شاهنامه با منابع و اساطیر یونانی پرداخته است؛ مقایسه‌گونه‌ای که می‌تواند چند و چون آمیزش افسانه‌های اقوام گوناگون را در یکدیگر نشان دهد و از سوی دیگر، با بررسی نمودهای مختلف افسانه‌ها و اسطوره‌ها، رازناکی انتقال آنها از سرزمینی به سرزمین دیگر را مورد کندوکاو قرار دهد و فوایدی در زمینه‌های مردم‌شناسی و قوم‌شناسی تاریخی را به همراه داشته باشد.

واژه‌های کلیدی

شاهنامه، هروم، اسکندر، آمازون‌ها، سکاها، سورومات‌ها، سئیریم.

* تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۱/۲۹ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۹۲/۷/۲۰

نشانی پست الکترونیک نویسنده‌گان: nasemami@yahoo.com

n_malgard@yahoo.com

۱- مقدمه

عظمت و شمول همه جانبه شاهنامه به عنوان حماسه ملی ایرانیان، بر همگان آشکار و روشن است. این اثر، در سایه گسترده‌گی‌های مضمونی، مخاطب را با انبوهی از رویدادها و قهرمانانی از مردان و زنان، ایرانی و ایرانی روبه‌رو می‌سازد که هر یک به نوعی نقشی در روند رویدادها پیدا می‌کنند. از سوی دیگر، به خاطر آمیزش اسطوره و واقعیت در حماسه، شخصیت‌ها و قهرمانانی در شاهنامه نمود می‌یابند که گرچه میزان روشنگری حماسه‌پرداز از چند و چون و حال و کار ایشان همگن و هماهنگ نیست؛ اما تنوعی که خود بیانگر شکوه و شمول اثر است، موجب تأمل و تحسین می‌شود. بخشی از این تنوع در حوزه بیان و معرفی اقوام و ملل دیگر نظیر رومیان، هندیان، چینیان، تازیان و اقوام دیگر، و نیز یادکردی از مردمان غیرعادی است که گاه به دلیل غرابت فرهنگ‌ها، مردمانی شگفت و استثنایی می‌نمایند؛ مردمانی که آشنایی با آنها در عرصه پژوهش‌های قوم‌شناختی بی‌تردید یاریگر محققان خواهد بود. از این دسته اقوام استثنایی می‌توان از «زنان شهر هروم» یاد کرد که این پژوهش به معرفی و خاستگاه اساطیری و قومی ایشان پرداخته است.

۲- زنان شهر «هروم» و دیدار اسکندر با آنان به روایت فردوسی

حماسه‌پرداز طوس، در گزارش پادشاهی اسکندر ضمن آن که از اقوام کهن و نامبرداری چون رومیان، هندیان، چینیان، تازیان، حبشیان، مصریان، اندلسیان و مانند آنها سخن می‌راند، به برخی اقوام ناشناخته یا غریب، مانند برهمنان برهنه، پوشیده‌رویان ماهی‌خوار، نرم‌پایان، یاجوج و ماجوج، پرنیان‌پوشان شهر استخوانی، آدم‌خواران و غیره نیز اشاره می‌کند که مردمانی با نام «زنان شهر هروم» در زمرة آنها جای می‌گیرد (نک: شاهنامه، ج ۷: ۸۰-۶۴).

فردوسی در گزارش خود از سفرهای اسکندر، از رفتن وی به شهر هروم و دیدار با ساکنان آن که همگی زنانی تک‌پستان بوده‌اند، چنین یاد می‌کند:

همی رفت با نامداران روم بدان شارستان که خوانی هروم

که آن شهر یکسر زنان داشتند کسی را در آن شهر نگذاشتند
سوی راست پستان چو آن زنان بسان یکی نار بر پرنیان
سوی چپ بگردار جوینده مرد که جوشن پیوشد به روز نبرد

(شاهنامه، ج ۷: ۷۴)

این زنان به روایت فردوسی، شوی ناکردگانی بودند که از نبرد نمی‌آسودند و سراسر شب را در لباس رزم به سر می‌آوردند. شاعر در مسیر داستان، آنگاه که اسکندر، نامه‌ای برای ساکنان شهر می‌نویسد و خواهان دیدن شهر و ساکنان آن می‌شود، از زبان این زنان، ضمن پاسخی تهدیدآمیز خطاب به اسکندر چنین گوید:

اگر لشکر آری به شهر هروم نبینی ز نعل و پی اسب، بوم
بی اندازه در شهر ما برزنست به هر برزنی بر، هزاران زنست
همه شب به خفتان جنگ اندریم ز بهر فزونی به تنگ اندریم
ز چندین یکی را نبودست شوی که دوشیزگانیم و پوشیده‌روی

(شاهنامه، ج ۷: ۷۵)

فردوسی در روایت اخیر، به محل دقیق شهر هروم اشاره‌ای نمی‌کند و صرفاً در برخی ابیات بدان اشاره دارد که اطراف شهر را آب یا برف فراوان احاطه کرده است. فردوسی در ادامه پاسخ زنان به نامه اسکندر چنین می‌آورد:

ز هر سو که آیی برین بوم و بر بجز ژرف دریا نبینی گذر....

بباید گذشتن به دریای ژرف اگر خوش و گر نیز باریده برف

(شاهنامه، ج ۷: ۷۵)

شاعر در ادامه روایت، به «زهش»^(۱) ساکنان این سرزمین نیز چنین اشاره می‌کند که هر گاه یکی از ایشان «به شوی گراید» ناچار سرزمین خود را ترک می‌کند و به مکانی در آن سوی دریا می‌رود؛ چون فرزندی «زن آسا و جوینده رنگ و بوی» از وی حاصل آید، اجازه ورود به شهر را نخواهد داشت و اگر دختری «مردوش و سرافراز» زاید، او را به سوی هروم باز می‌فرستند؛ اما مولود پسر را هرگز در این سرزمین راهی نیست:

ز ما هر زنی کو گراید به شوی از آن پس کس او را نینیم روی

بباید گذشتن به دریای ژرف اگر خوش و گر نیز باریده برف

اگر دختر آیدش چون کرد شوی زن آسا و جوینده رنگ و بوی

هم آن خانه جاوید جای وی است بلند آسمانش هوای وی است

و گر مردوش باشد و سرافراز به سوی هرومش فرستند باز

و گر زو پسر زاید آنجا که هست بباشد، نباشد بر ماش دست

(شاهنامه، ج ۷: ۷۶-۷۵)

فردوسی در مورد توالد و نسل‌آوری این زنان و آمیزش ایشان، بیش از این سخنی نگفته است و در پیامی که اسکندر، دیگر بار به سوی زنان می‌فرستد و هدف خود را از لشکرکشی، نه جنگ که دیدار با ساکنان شهر و پی بردن به «رای و فر» و بقای نسل ایشان می‌داند نیز کلام تازه‌ای دیده نمی‌شود:

نه من جنگ را آمدم تازیان به پیلان و کوس و تیره‌زنان
مرا رای دیدار شهر شماسست گر آید نزدیک ما هم رواست
چو دیدار باشم، برانم سپاه نباشم فراوان بدین جایگاه
بینیم تا چیستان رای و فر سواری و زیبایی و پای و پر؟
ز کار زهشتان پیرسم نهان که بی‌مرد، زن چون بود در جهان

(شاهنامه، ج ۷: ۷۷)

فرجام روایت این زنان، اشاره شاعر به شمار ایشان است. شاعر از زبان آنان خطاب به اسکندر، در بیان رشادت‌ها و دلیری‌هایشان چنین می‌گوید:

ز ما هر که او روزگار نبرد ز اسپ اندر آرد یکی شیرمرد
یکی تاج زرینش بر سر نهیم همان تخت او بر دوپیکر نهیم
همانا ز ما، زن بود سی هزار که با تاج زرتد و با گوشوار
که مردی ز گردن‌کشان روز جنگ به چنگال او خاک شد بی‌درنگ

(شاهنامه، ج ۷: ۷۶)

۳- زنان شهر هروم یا آمازون‌ها

توصیفی که فردوسی از زنان شهر هروم آورده، یادآور آمازون‌ها (Amazons) یا زنان جنگ‌جویی است که در ادبیات یونانی مشهورند (کرده، ۱۳۵۵: ۱۵۹).

آمازون‌ها، زنان اسطوره‌ای جنگ‌جویی بودند که زادگاه اصلی آنها در کوه‌ها و جنگل‌های دره ترمودن (Thermoden) در پونتوس (Pontus) واقع در آسیای صغیر بوده است؛ یعنی قلمروشان در شمال و در دامنه‌های قفقاز یا در جلگه‌های ساحل چپ دانوب قرار داشته است. این زنان اداره کشور را خود و بدون یاری مردان انجام می‌دادند و اختیار همه کارها به دست ملکه بود. هیچ مردی حق ورود به خاک آنها را نداشت؛ مگر آن که برای خدمتکاری یا انجام کارهای سخت و پست احضار شده باشد و از این رو، زنان همه مردان را از قلمرو خود بیرون می‌کردند و تنها برای ازدیاد نسل، سالی یک بار و در فصلی معین با مردانی از سرزمین گارگاریسی (Gargareans) در قفقاز آمیزش می‌کردند و فقط دخترانی را که از این وصلت‌ها به وجود می‌آمد، نزد خود نگه می‌داشتند. سپس یکی از پستان‌های آنها را بریده یا می‌سوزاندند تا هنگام استفاده از تیر و کمان و نیزه زحمتی نداشته باشند و به مناسبت همین ویژگی خاص جسمانی، بر این مردم نام آمازون^(۲) گذاشته‌اند (وارنر، ۱۳۸۷: ۳۱۱).

درباره آمازون‌ها هم‌چنین گفته شده است که آنها غالباً پسران را می‌کشتند و یا نزد پدرانشان می‌فرستادند؛ با این حال زنان آمازون، گاه تعدادی از مردان را برای هم‌خوابگی نزد خود به عنوان برده نگه می‌داشتند و ایشان تنها اجازه داشتند وظایفی را که زنان دستور می‌دادند انجام دهند؛ مردانی که دست‌ها و پاهایشان قطع می‌شد تا نتوانند با قدرت آمازون‌ها مقابله کنند؛ از این رو در سرزمین آمازون‌ها تنها زنان مسلح بودند؛ زنانی که هم پیاده و هم سوار بر اسب می‌جنگیدند، سپرهایی ماه‌گونه و نیزه‌هایی سبک‌پرواز و تیر و کمان‌هایی خاص داشتند (وارنر، ۱۳۸۷: ۳۱۱).

بدین گونه، زندگی آمازون‌ها عموماً در شکار، جنگ و تربیت دختران رزم‌آور سپری می‌شد؛ از این رو، آرس (Ares)، خدای جنگ را می‌پرستیدند و بر این باور بودند که از اعقاب او و آرتیمیس (Artemis)، الهه شکار هستند و از همین روست که در اغلب منابع، بنای افه‌سوس (Ephesus) و معبد آرتیمیس را به آمازون‌ها نسبت داده‌اند^(۳) (همان: ۳۱۱؛ گریمال، ۱۳۵۰: ۶۴-۶۳؛ ژیران ۱۳۷۵: ۹۵-۹۶).

چنان که گذشت، ایزدبانوی مورد ستایش آمازون‌ها آرتمیس بود. از این رو، آشنایی با آرتمیس در پی بردن به نوعی فلسفه وجودی و روش زندگی این مردمان بی تأثیر نخواهد بود. درباره آرتمیس نوشته‌اند: وی ایزدبانوی شکار بود که هیچ‌گونه عشق زمینی و آسمانی را نپذیرفت و دختری سرکش، نافرمان و جاودانه باکره باقی ماند. این الهه جنگل‌ها و کوهستان‌ها، سخت‌کینه‌توز و بی‌رحم بود و اعمال و رفتاری مردانه داشت و مردمان بسیاری، قربانی خشم او می‌شدند. وی از پدرش، زئوس (Zeus)، خواسته بود که همه دختران نه‌ساله را جزو همراهان او قرار دهد؛ از این رو، در سنت‌های کهن یونان، در سایه این دلبستگی آرتمیس به دختران و زنان، وی را تجسمی از ماه می پنداشتند (گریمال، ۱۳۵۰: ۱۱۲-۱۱۰؛ ژیران، ۱۳۷۵: ۹۳-۸۹؛ فاطمی، ۱۳۴۷: ۳۸۲-۳۷۹). از این نوشته‌ها به‌خوبی برمی‌آید که آمازون‌ها در طریقه و روش زندگی همچون جنگ و شکار، کشتن مردان، داشتن خوی مردانه، پرورش دختران و کارهای دیگر، خود را به گونه‌ای به ایزد مزبور نزدیک می‌کرده‌اند.

۴- دیدار اسکندر با ملکه آمازون‌ها

چنان که گفته شد، اسکندر در روایت فردوسی به دیدار زنان تک‌پستان شهر هروم می‌رود. گفتنی است، در کتاب‌های تاریخی در شرح احوال اسکندر و روزگارش نیز اشاراتی به این دیدار شده است که برخی این رویداد را افسانه و خیالی پنداشته و گروهی دیگر آن را واقعی تصور کرده‌اند.^(۴)

و اما گزارش‌های تاریخی، گویای آن است که اسکندر پس از مرگ داریوش راه هیرکانی (Hyrcanie) را در پیش می‌گیرد و این سرزمین را فتح می‌کند و مردمان آن را به اطاعت خویش وامی‌دارد. اسکندر پس از آن، به تصرف دیگر سرزمین‌ها می‌پردازد و آن‌گاه که به هیرکانی بازمی‌گردد، ملکه آمازون‌ها به نام تالس‌تریس (Thalestris) که بر سرزمین فاز (Phase) و ترمودون حکم می‌راند، به دیدارش می‌آید. اسکندر که از دیدار ملکه و زنان مسلح همراهش شگفت‌زده می‌شود، انگیزه این دیدار را جویا می‌گردد و

تالس تریس، علت را داشتن فرزندی از اسکندر بیان می‌کند و او نیز ضمن استقبال از این درخواست، ملکه را با هدایایی گرانبها به میهنش بازمی‌گرداند (سیسیلی، ۱۳۸۴: ۷۳۶ - ۷۳۰).

آیا این دیدار که طبعاً زاینده خیال بغض آلود یونانیان بوده است، تلویحاً یادآور لشکرکشی کوروش بزرگ به سرزمین ماساگت‌ها (Massagetae) نیست؟

در ماجراهای کوروش آمده است که این پادشاه در لشکرکشی‌های خود، مرزهای ایران‌شهر را به کناره رودهای سند، آمودریا و سیردریا می‌رساند؛ اما در بالادست مرزهای شمالی او جنگاوران آریایی نژاد سکایی می‌زیستند که کوروش از بیم خطرات آنها قصد لشکرکشی به آنجا را می‌کند. بنا به روایت «هرودوت»، در خاور دریای خزر، دشتی وجود داشت که بخش بزرگی از آن زیستگاه ماساگت‌ها بود. کوروش که قصد نبرد با این مردم و تصاحب سرزمین آنان را داشت، نخست از ملکه آنها، تومیریس (Tomyris) درخواست همسری می‌کند، اما وی نمی‌پذیرد و بدین سان، نبرد میان کوروش و ماساگت‌ها شکل می‌گیرد (هرودوت، ۱۳۳۶: ۲۷۹).

برای آشنایی بیشتر با ماساگت‌ها باید افزود که در آسیای میانه، در حدود کرانه‌های شمالی دریای سیاه، سرزمین قفقاز و کرانه‌های دریای خزر، قبایل ایرانی فراوانی زندگی می‌کردند که ایرانیان مرکزی، آنها را سکاها (Saka) و یونانیان اسکوت یا اسکوتی (Scoty) می‌خواندند (هرودوت، ۱۳۴۰: ۷۷؛ شهبازی، ۱۳۴۹: ۳۶۰-۳۵۹) و هرودوت نام مشترک این دسته از سکاها را سکولوت (Scolotes) خوانده است (هرودوت، ۱۳۴۰: ۷۷).

گفتنی است، ایرانیان به هر یک از این قبایل که پیوسته با آنها برخوردهایی داشتند، لقبی داده بودند؛ نظیر سکا‌های هوم پرست، سکا‌های تیزخود و سکا‌های آن سوی دریا^(۵) (پورداوود، ۱۳۵۶، ج ۲: ۲۹۱). اما قبیله بزرگ دیگری، یعنی ماساگت‌ها نیز وجود داشت که تنها در نوشته‌های یونانی از آنها یاد شده است و چون سرزمین آنها ظاهراً در همان حدود زیستگاه سکا‌های تیزخود بوده است،^(۶)

شاید به این اعتبار بتوان ماساگت‌ها را در شمار سکا‌های تیزخود به حساب آورد (شهبازی، ۱۳۴۹: ۳۶۲-۳۶۱).

به گفته هردوت نیز، ماساگت‌ها قبیله‌های فراوانی داشتند و جامعه و روش زندگی ایشان مانند اقوام دیگر اسکوتی بود. در جنگ‌های سواره و پیاده، بسیار زبردست، و در به کار بردن کمان و نیزه و تبرزین بی‌نظیر بودند (هردوت، ۱۳۳۶: ۲۸۸-۲۸۷)؛ در هر حال، بنا به روایات تاریخی، کوروش به نبرد با این قبیله بزرگ، یعنی ماساگت‌ها می‌رود و سرانجام مغلوب ملکه ماساگت‌ها می‌شود (همان: ۲۷۹).

آنچه از مطالب یاد شده دریافت می‌گردد، می‌تواند آن باشد که ظاهراً یونانیان شکست خورده و فرمانبردار پارسیان، نظیر این رویداد را در افسانه‌ها و اسکندرنامه‌های خود به اسکندر نسبت داده‌اند و دیدار او را با ملکه آمازون‌ها رقم زده‌اند.

در تأییدی بر این مطلب که حمله کوروش به سرزمین ماساگت‌ها می‌تواند تداعی‌گر سرزمین آمازون‌ها باشد، در منبعی دیگر می‌خوانیم: «اسکیت‌ها (= اسکوت‌ها = سکا‌ها) یکی از همسایگان هند قدیم بودند که در کرانه‌های رود آراکس (Araxe) می‌زیستند و در آغاز شمار ایشان اندک بود و به دیده تحقیر نگریسته می‌شدند؛ اما بعدها به پاس قدرت و شجاعت نخستین فرمانروای خود، سرزمین‌های بسیاری را به تصرف خویش درآوردند و بدین گونه قوم اسکیت گسترش قابل ملاحظه‌ای یافت و نام خویش را بر سکا‌ها، ماساگت‌ها و ملت‌های بسیار دیگری گذارد؛ اما پس از مدّت‌ها مردم سرزمین‌های مغلوب توسعه یافتند و قسمت اعظم مملکت اسکیتی را ویران و ساکنان آن را قتل عام کردند. به این ترتیب، سرزمین مذکور دچار هرج و مرج شد و پادشاهی آن توسط زنانی اداره گردید که دارای شجاعتی بی‌نظیر بودند و در نبرد با مردان پهلو می‌زدند؛ زنانی که به پاس این رشادت‌ها نزد اسکیت‌ها و سرزمین‌های مجاور پرآوازه شدند و همین سرزمین است که بعدها کوروش پس از اعزام سپاهی گران به آنجا از ملکه ایشان شکست خورد و این سرزمین همان جایی است که تصور درباره آمازون‌ها از آنجا شکل گرفته است.» (سیسیلی، ۱۳۸۴: ۱۶۳ - ۱۶۰).

۵- تحلیل اسطوره شناختی و آیینی آمازون‌ها

در اساطیر ملت‌ها همواره انسان‌ها یا موجوداتی وجود دارند که از لحاظ شکل ظاهری با دیگران متفاوتند و به نوعی دارای پشتوانه‌های فکری اساطیری و آیینی هستند. برخی بر این باورند که انسان کهن با این طریق قصد نشان‌دادن شگفتی‌های آفرینش، دیدگاه‌ها و باورهای خود نسبت به مسائل و مشکلات هستی، در راستای مبارزه با آنها و نیز نمایش حالات مختلف درونی خود را داشته است (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۴۴۲).

بر این اساس درباره ویژگی خاص جسمانی زنان آمازون می‌توان توجیهاتی را مطرح کرد:

۱- نخست آن که این نقص جسمانی، مظهري از خوی مردانه است؛ چنان‌که گفته شد، آمازون‌ها زنان تک‌پستانی بودند که آرتمیس، الهه شکار و جنگ را ایزدبانوی خود می‌دانستند. از آنجا که این الهه، خشن و بی‌رحم و مظهري از خوی مردانه بود، ویژگی جسمانی زنان مزبور می‌تواند به گونه‌ای سمبلیک نمادی از خوی مردانه و سرکش ایشان و دگرگون ساختن خوی زنانه در راستای تحکیم ثبات و قدرت باشد.

در تأیید تحلیل اخیر و توضیحی تکمیلی بر برخورداری و ویژگی جسمانی زنان آمازون از مفاهیمی نمادین و سمبلیک، باید اشاره کرد که در اساطیر و اندیشه‌های اقوام و ملل کهن، همواره نمونه‌هایی مشخص از این گونه معانی و مفاهیم سمبلیک دیده می‌شود؛ برای نمونه، در برخی مذاهب کهن، پرستش نرینه با تعبیر فالوس (Phallus) سمبل خواسته‌های این جهانی بوده است و نیز تعبیر فالیک (Phallic) در مذاهب دیگر، نمادی از باروری طبیعت محسوب می‌شده است (کمپل، ۱۳۸۵: ۲۳ و ۱۱۰). شاهد دیگر در این باره، تجسم بخشیدن به سینه‌ها و شکم در تندیس‌های خدایان باروری و برکت در میان مذاهب و اقوام پیشین است که هر یک، مظهر و نمادی از برکت و زایایی تلقی می‌شده‌اند (آموزگار، ۱۳۸۶: ۵۹۷).

۲- نظریه دیگر آن که ویژگی جسمانی آمازون‌ها بنا به قراینی می‌توانسته به نوعی قدرتی خداگونه را القا کند؛ قدرتی که طبعاً دیگران از آن خواهند ترسید.

توضیح بایسته آن که در میان خدایان ملل قدیم، خدایان دو جنسی، یعنی نیمه ماده و نیمه نر بسیاری وجود داشته‌اند که طبعاً در دنیای اسطوره‌ها غیر عادی و ناباورانه نمی‌نمایند. برخی از این شواهد عبارتند از: «زروان» در آیین زروانیسم که هم نطفه‌دهنده است و هم نطفه‌گیرنده (همان، ۵۹۹)؛ «بودهی ساتوا» (Budhisattva) در مکتب بودایی، شخصیتی دو جنسی است؛ «آوناویلونا» (Awonawilona)، خدای اصلی مردم «پوئبلو از زونی» (Pueblo of zuni) گاهی با ضمیر he مورد اشاره قرار می‌گیرد؛ اما در حقیقت he-she است؛ «ت آیی یوان» (T ai yuan) زن مقدس اساطیر چین، در وجود خود یانگ (yang) مذکر و یین (yin) مؤنث را در هم آمیخته دارد^(۷)؛ در میان یونانی‌ها، نه فقط «هرمافرودیت» (Hermaphrodite) بلکه «اروس» (Eros)، خدای عشق نیز از لحاظ جنسی، مردازن (= مذکر و مؤنث) بوده‌اند؛ «شیوا» در اساطیر هندی به صورت متحد در یک بدن با شاکتی، جفتش ظاهر می‌شود؛ شیوا در سمت راست و شاکتی در سمت چپ، با شکلی که به آن «آردهاناریشا» (Ardhanarisha)، خدای نیمه زن می‌گویند؛ و سرانجام تصاویر اجدادی بعضی از قبایل آفریقایی و ملانزیایی، در یک شکل سینه‌های مادر و ریش و آلت نرینه پدر را یک جا نشان می‌دهد (کمپل، ۱۳۸۵: ۱۵۹-۱۵۴).

شواهد مذکور و موارد مشابه دیگر که بر وجود خدایان دو جنسی در میان اساطیر ملل پیشین دلالت دارد، می‌تواند این باور را تقویت کند که زنان مورد بحث در سایه برخورداری از این قبیل پشثوانه‌های باورداشتی قومی و اساطیری، با داشتن خصوصیت خاص جسمانی خود، مظهری از نیرو و توانمندی خدایان دو جنسی بوده‌اند؛ باوری که در مقایسه با تحلیل منابع موجود که دلیل ویژگی جسمانی زنان آمازون را صرفاً انگیزه جنگ‌جویی و تسهیل در تیراندازی با کمان دانسته‌اند، به نظر می‌رسد رساتر و مقبول‌تر باشد.

۳- آیا نمود خاص جسمانی زنان آمازون می‌تواند به نوعی با دورگه بودن ماهیتی این شخصیت‌ها از دیدگاه اهورایی-هریمنی مرتبط باشد؟ چنان که می‌دانیم، بسیاری از خدایان یونانی هم، کرداری شیطانی داشته‌اند و هم، منشی

خدایی؛ برای نمونه، آرتمیس هم، یاریگر زنان باردار بوده است و هم، ایزدی خشن، خونریز و بی رحم. ناگفته پیداست که وجود این گونه نیروها و شخصیت‌ها با داشتن گوهری دوگانه، خاص جهان حماسی همه ملت‌هاست و به گونه‌ای جنبه ماوراءالطبیعی حماسه را تقویت می‌کند. شاید بتوان گفت، این زنان ایرانی که به حماسه ملی ما راه یافته‌اند نیز می‌توانند با خصوصیات نظیر شجاعت و جنگاوری در کنار نقص اندامی خویش نمایانگر آمیزشی اهریمنی- اهورایی در حماسه باشند؛ آمیزشی که به دلیل برجسته بودن صفات مثبت این زنان، چیرگی گوهر اهورایی بر اهریمنی آن را نشان می‌دهد.

۶- مقایسه گونه‌ای میان زنان شهر هروم در شاهنامه و آمازون‌های یونانی

چنان که پیشتر گفته شد، زنان شهر هروم در شاهنامه، همان آمازون‌های اساطیر یونانند که به دنبال نقل حوادث شگفت و گاه خیالی اسکندر در اسکندرنامه‌ها، به حماسه ملی ما نیز راه یافته‌اند. مقایسه زندگی این زنان و ویژگی‌های ایشان در شاهنامه و اساطیر یونانی می‌تواند نمایانگر دگرگونی‌های یک اسطوره در انتقال خود از سرزمینی به سرزمین دیگر باشد و از سوی دیگر، چند و چون آمیزش افسانه‌های اقوام گوناگون را در یکدیگر نشان دهد؛ افسانه‌هایی که ظاهراً با بن‌مایه‌ای ایرانی، گاه به دلیل امانت و درستی کار حماسه‌پرداز می‌توانند تا اوج حماسه ملی ما نیز صعود کنند. گرچه دریافت وجوه تشابه و تفارق میان این زنان در شاهنامه و اساطیر یونانی از صفحات پیشین این جستار، تا حدودی قابل دریافت و برداشت است؛ اما خالی از لطف نخواهد بود که در یک جمع‌بندی به مهم‌ترین آنها اشاره‌ای داشته باشیم.

۶-۱- وجوه تشابه

در غالب منابع، از جمله شاهنامه بر تک‌پستان بودن این زنان به عنوان یک ویژگی بارز و خاص جسمانی تصریح شده است. اینان زنانه با خوبی مردانه و جنگ‌جو و سلحشور بودند که در شیوه زندگی و گذران امور، خود عهده‌دار تمامی کارها بودند و مردان را به سرزمین خویش راه نمی‌دادند؛ چنان که گفته

شد، زنان آمازون برای ازدیاد نسل راهی سرزمینی دیگر می شدند و دختران حاصل از این آمیزش ها را نزد خود نگه می داشتند و آداب جنگاوری را به آنها می آموختند؛ اما پسران را هرگز به سرزمین خود راه نمی دادند؛ سرزمین و منطقه ای که به تصریح اغلب منابع منطقه ای سرد، پوشیده از برف و احاطه شده توسط آب بوده است.

۶-۲- وجوه تفارق

- در شاهنامه فردوسی مواردی در وصف زنان مزبور دیده می شود که گاه با روایات اساطیری یونان تفاوت هایی دارد، از آن جمله:
 - در شاهنامه شمار این زنان سی هزار نفر دانسته شده است که در منابع دیگر بر این تعداد تصریحی نرفته است.
 - در حماسه ملی ما، این زنان فاقد پستان چپ بوده اند؛ در حالی که در منابع یونانی بر فقدان پستان راست آنها تأکید شده است.
 - شاعر حماسه پرداز شاید به دلیل رعایت موازین ادب و اخلاق، از جزئیات ازدیاد نسل این زنان سخنی به میان نیاورده است و صرفاً از رفتن آنها به سرزمینی دور، برفی و سرد سخن گفته است؛ اما در منابع دیگر از بردگان یا مردانی گارگاری (در شمال قفقاز) یاد شده است که این زنان با آنها آمیزش ها و معاشرت هایی می داشته اند.
 - فردوسی در روایت خود بر موقعیت جغرافیایی دقیق شهر زنان تصریحی ندارد و صرفاً محل سکونت آنان را تلویحاً منطقه ای پوشیده از برف و محصور در آب ذکر می کند؛ در حالی که در منابع تاریخی یونان از جغرافیای قدیم این قوم نیز یاد شده است.
 - در غالب منابع به برخی اعمال خشن و خشونت بار این زنان، نظیر بریدن و یا سوزاندن دست و پای مردان و پسران اشاره شده است؛ در حالی که چنین چیزی در شاهنامه دیده نمی شود.

- بیشتر منابع یونانی، مسکن زنان آمازون را دره ترمودن (شمال قفقاز کنونی) می‌دانند؛ در حالی که شاهنامه از شهر هروم یاد می‌کند که ظاهراً مکانی متفاوت و مغایر می‌نماید.

اکنون سؤال قابل طرح آن است که هروم شاهنامه کجاست و چه ارتباطی با این زنان دارد؟ برای توضیح می‌توان با استفاده از منابع و مآخذی هرچند پراکنده و ناهمگون، توجیهاتی را بر نام شهر مزبور در شاهنامه ارائه کرد و در پرتو آن، این مغایرت‌های ظاهری را به نوعی تشابه و همسانی رساند. این توجیهات یا نظریات خلاصه‌وار چنینند:

- ردپای واژه هروم را در چند جا می‌توان مشاهده کرد. چنان که می‌دانیم از اسکندر در متون پهلوی با صفت « گجستک الکساندر هرومائیک » یاد کرده‌اند. در *ارداویراف نامه* آمده است:

«Ud pas gizistag gan(n)āg mēnōg ī darvand gumān kardan ī mardōmān pad ēn dēn rāy ān **gizistag Aleksandar ī hrōmāyīg** gumrāh kard....»

«پس گجسته گنامینو (اهریمن) دروند (بدکار) برای اینکه مردمان به این دین شک کنند، گجسته اسکندر یونانی مصر نشین را گمراه کرد...» (ژینیو، ۱۳۷۲: ۶۹ و ۳۹).

گفتنی است، در پی یافتن مشابهت لفظی با واژه هروم، در برخی منابع از شهری به نام هراثوم (Heraem) یاد می‌شود که محل سکونت یکی از زنان زئوس (Zeus)، در اساطیر یونان به نام ایو (Io) بوده است که بعدها او را با ایزدبانوی مصری، ایزیس (Isis) یکی فرض کرده‌اند (ژیران، ۱۳۷۵: ۴۹-۴۸). گرچه نکته اخیر با جایگاه زنان آمازون پیوستگی چندانی ندارد؛ اما به نظر می‌رسد که می‌تواند به عنوان پیشینه‌ای واژگانی در پژوهش‌های دیگر مهم تلقی گردد و سبب شود تا محققان دیگر ناگفته‌های بیشتری را درباره آن روشن سازند.

- توجیه دقیق‌تر در پیوند هروم و زنان آمازون یونانی را می‌توان با استفاده از کلام تاریخ‌نگار معروف یونان، هردوت و متون اوستایی و تحلیل اوستاپژوهانی چون مارکوارت (Marquart) آلمانی و نیز متون پهلوی ارائه داد.

استنتاج برآمده از فحوای منابع یاده شده آن است که قوم سئوروماته‌ها (Sauromatians) در نوشته‌های کهن، همان آمازون‌های آریایی نژاد منقول در ادبیات یونانی هستند (هردوت، ۱۳۴۰: ۱۵۸) که در اوستا به صورت سئیریم (Sairima) درآمده و واژه‌های سرم یا سلم صورت‌های دیگری از آن هستند (پورداوود، ۱۳۵۶، ج ۲: ۵۵) و مملکت این سرم‌ها یا سئیریم‌ها همان آریانژادان سوروماتی، در متون پهلوی اروم یا هروم دانسته شده است (بندهش، ۱۳۶۹: ۸۳) و بدین گونه است که صراحتاً لفظ هروم در شاهنامه فردوسی با زنان آمازون پیوند می‌یابد و از این رهگذر، می‌توان در پژوهشی اسطوره‌شناختی، دو روایت اسطوره‌ای به ظاهر جدا از هم را از نظر قوم‌شناختی دارای مشترکاتی فرض کرد.

اینک به شرح تفصیلی استنتاج یاد شده می‌پردازیم. در توضیح، نخست باید گفت که از نوشته‌های هردوت چنین برمی‌آید که سورومات‌ها همان آمازون‌های روایات یونانی هستند. وی در وصف این قوم چنین آورده است: «اما درباره سورومات‌ها مطالبی نقل می‌کنند که چنین است: در دوره‌ای که یونانیان بر آمازون‌ها پیروز شدند، سکاها آمازون‌ها را اوپور پاتا (Oior - Pata) نامیدند و این نام در زبان یونانی، «زنانی که انسان می‌کشند» معنی می‌دهد؛ زیرا سکاها انسان را اوپور و کشتن را پاتا می‌گویند. هنگامی که یونانیان عده‌ای از زنان آمازون را اسیر کردند و در کشتی با خود بردند، این زنان در میان دریا، مردان را به قتل رسانیدند و سپس خود گرفتار باد و امواج دریا شدند و به سواحل پالوس مایوتیس (Pallus-Maiotis) در کرم نوآ (Cremnoi)، سرزمین سکاها، آزاد رسیدند. پس از آن، زنان آمازون از کشتی‌ها پیاده شده و سوار بر اسب‌ها در خشکی دست به غارت اموال سکاها زدند.» (هردوت، ۱۳۴۰: ۱۵۹-۵۸). هردوت در ادامه مطلب، به تفصیل از اتحاد و ازدواج آمازون‌ها با مردان «سک» یاد می‌کند که سرانجام این زنان به همراه جوانان خود از رودخانه به مدت سه روز می‌گذرند و در فرجام به سوی شمال، به سرزمین کنونی خود می‌رسند و آن را محل سکونت قرار می‌دهند. از آن زمان به بعد، زنان سورومات به طریق قدیمی و مانند اجداد خود زندگی می‌کردند؛ بدین معنا که بر اسب سوار می‌شدند و با

شوهران خود یا بدون آنها به شکار و جنگ می‌رفتند و همان لباسی را به تن می‌کردند که مردان می‌پوشیدند (همان: ۱۶۲، ۱۵۸).

گفتنی است که زیستگاه قوم مزبور (سورومات‌ها) که هردوت آنان را همان آموزون‌های یونانی می‌داند، از نظر مارکوارت، دانشمند آلمانی و غالب مستشرقین، با مملکت سئیریمه (سئیریم) (Sairima) اوستایی یکی است؛ یعنی قوم سئیریم، در واقع همان طوایف معروف سرمت یا سورومات بوده‌اند (پورداوود، ۱۳۵۶، ج ۲: ۵۵).

از این قوم یا سرزمین آنان در «فروردین‌یشت»، فقره ۱۴۳ چنین یاد شده است: «فروهرهای مردان پاکدین ممالک ایران را می‌ستاییم. فروهرهای زنان پاکدین ممالک ایران را می‌ستاییم. فروهرهای مردان پاکدین ممالک توران را می‌ستاییم. فروهرهای زنان پاکدین ممالک توران را می‌ستاییم. فروهرهای مردان پاکدین ممالک سئیریم را می‌ستاییم. فروهرهای زنان پاکدین ممالک سئیریم را می‌ستاییم.» (همان: ۵۲). لازم به یادآوری است که محققان بر این باورند که نام سرزمین یاد شده با واژه‌های «سرم» و «سلم» پیوند دارد و در واقع دو واژه اخیر، صورت‌های دیگری از واژه سئیریم هستند؛ همچنین گفته شده است که نام ممالک یاد شده در یشت مذکور، از جمله سئیریم یا همان سلم و سرم، یادآور تقسیم پادشاهی میان پسران فریدون، یعنی سلم و تور و ایرج است که هر یک، اسامی خود را به خاک و قلمرو سلطنت خویش داده بودند و بدین ترتیب مملکت سئیریم، مملکت سلم فرزند بزرگ فریدون است (پورداوود، ۱۳۵۶ ج ۱: ۱۹۴؛ ج ۲: ۵۵)؛ سرزمینی که در متون پهلوی، گاه با لفظ «اروم» یا «هروم» از آن یاد شده است. برای نمونه، در بندهش، فقره ۲۹ چنین آمده است:

«آنان که به سرزمین سلم‌اند - که اروم است - ...» (بندهش، ۱۳۶۹: ۸۳) و در واژه‌نامه بندهش نیز کشور سلم مشخصاً «هروم» معرفی شده است (بهار، ۱۳۴۵: ۲۰۰).

بر اساس مطالب و شواهد پیشین می‌توان گفت که لفظ هروم در شاهنامه همان لفظ سئیریم اوستایی یا مملکت قوم سرمت (سورومات‌ها) است که بنا به

گزارش‌های هردوت، همان آمازون‌های یونایی بوده‌اند و بدین گونه پیوند میان شهر هروم و زنان آمازون روشن می‌گردد.

۷- نتیجه

بنا به آنچه گذشت، زنان شهر هروم در شاهنامه همان آمازون‌های اساطیر یونانی‌اند که خود آریا نژادانی سورومات بوده‌اند؛ یعنی قبیله‌ای از آریاییان سکایی که شیوه زندگی آنها نوعی نظام مدرسالاری را به ذهن تداعی می‌کند؛ بنابراین می‌توان گفت، این اقوام نه زائیده خیال حماسه‌پردازان، که روزگاران بر این کره خاکی ساکن بوده‌اند و بعدها از طریق افسانه‌هایی که در اسکندرنامه‌ها به اسکندر نسبت داده‌اند، به حماسه ملی ایرانیان راه یافته‌اند؛ حماسه‌ای که باید در آن به چشم نامه‌ای که همه اقوام جهان باستان در تحقق رویدادهای آن نقش آفرین بوده‌اند، نگریسته شود.

یادداشت‌ها

۱. واژه «زهش» برداشتی از متن شاهنامه است که واژه‌ای کاملاً فارسی و معادل توالد و ازدیاد نسل است. قس:

ز کار زهستان پیرسم نهان که بی مرد زن چون بود در جهان

(شاهنامه، ج ۷: ۷۷)

۲. «آمازون» را برگرفته از دو جزء mazons (= سینه) و a (= بدون) دانسته‌اند (ژیران، ۱۳۷۵: ۹۶).

گفتنی است، در منابع و مآخذ زیر نیز می‌توان اطلاعاتی درباره آمازون‌ها یافت که علاقه‌مندان را بدان‌ها رجوع می‌دهیم:

- سیسیلی، دیودور (۱۳۸۴)، ایران و شرق باستان، صص ۱۶۴-۱۶۳.
- کسروی، احمد (۱۳۳۹)، کتاب پلوتارخ، ص ۱۲۰.
- مصاحب، غلامحسین (۱۳۴۵)، دایرةالمعارف فارسی، ذیل «آمازون»، ص ۲۳۳.
- هردوت (۱۳۴۰)، تاریخ هردوت، ج ۴، صص ۱۵۸-۱۵۹.
- The World Book, (1971), " Amazon ", VOLI, PP 384 - 385.

- Encyclopaedia Britannica , (1943) , "Amazon" , VOLI , P292.

۳. یادآور می‌شود که برخی منابع بنیاد چند شهر، از جمله افه‌سوس (Ephesus) را به آموزانها نسبت داده‌اند (ژیران، ۱۳۷۵ : ۹۶).

در پاره‌ای دیگر از روایات آمده است که شهر افه‌سوس در حدود ۶۰۰ پ. م، به دست یونانیان ایونی (Ion) که پرستش آرتیمیس را رواج داده بودند، تأسیس شد. این ایونی‌ها آزادانه با ساکنان بومی در آمیختند و بسیاری از آداب و رسوم آسیایی‌ها را جذب کردند. در این گزارش‌ها همچنین آمده است که آموزانها در افه‌سوس معبدی ساختند تا تصویر ایزدبانویی را که بعدها با آرتیمیس همسان گردید، در آن جای دهند. بعدها بربرها در حدود اواسط سده ۷ میلادی این معبد را ویران کردند و حدود صد سال بعد، کروسوس (Cresus)، شهریار بزرگ معبد باشکوهی بنا کرد که در همان وقت به یکی از عجایب هفت‌گانه جهان تبدیل شد؛ آن‌چنان که در دوره‌هایی طولانی هدایای ارزشمندی که غالباً شامل اشکال عجیبی از زره‌ها و جامه‌هایی طلایی و نقره‌ای برای تندیس آرتیمیس بود، به این معبد پیشکش می‌شد. یکی از جالب‌ترین این لوازم جامه‌هایی بود که جلوه‌هایی از خرمای زرین داشت و سینه‌های فراخ را به نمایش می‌گذاشت؛ اما عجیب‌ترین آنها بارگاه کوچکی بود که بر سر ایزدبانو می‌نهادند و احتمالاً شامل «دیوپت» (Diopet)، کهن‌ترین و مقدس‌ترین شیء معبد بود. دیوپت، سنگ کوچکی (شاید در واقع از ابزار نوسنگی) بود که از مدت‌ها پیش از آن که ایونی‌ها به اینجا بیابند، در افه‌سوس تقدیس می‌شد و باورها چنان بود که آن را زئوس از آسمان نازل کرده است. (وارنر، ۱۳۸۷ : ۳۵۵).

۴. برای اطلاع بیشتر از خیالی بودن یا واقعی بودن دیدار اسکندر با ملکه آموزانها و نظریات متفاوت در این زمینه می‌توان به آراء برخی مورخان اشاره‌ای کرد: «کنت کورث» و «ژوستن» این دیدار را روایت کرده‌اند؛ «پلوتارک» اظهار می‌دارد که «پولیکلت» (اونزی کریتوس) و «کلیتارک» نیز آن را روایت کرده‌اند، اما خاطر نشان می‌سازد که بسیاری از مورخان (خارس، پتولمه اول، آرسیتوبول، دوریس و غیره) آن را خیالی می‌پندارند؛ «پلوتارک» و «آریان»، دو مورخ خردگرا کوشیده‌اند ریشه تاریخی این افسانه را بیابند و گفته‌اند: آیا نماینده یک شاه سکایی، دخترش را به اسکندر تقدیم می‌کند؟ آیا این زن سهمی از یکصد زن سکایی است که شهریان ماد به شاه تقدیم کرده است؟ و نویسنده‌ای دیگر (شاید اونزی کریتوس یا پولیکلت) بر این باور بوده است که اسکندر می‌بایست با آموزانها برخورد کرده باشد؛ زیرا نیاکانش، آشیل و هراکلس، هر دو با این مردمان افسانه‌ای نبرد کرده بودند (به نقل از: سیسیلی، ۱۳۸۴ : ۷۳۵).

۵- در مآخذ هخامنشی از سه دسته قبایل «سکاها» نام برده شده است:

سکاهای «هئومَه وِرْگَه» (Haumavarka) که ظاهراً سکاهای ساکن فرغانه و کاشغر هستند، سکاهای «تیگره خنوده» [تیزخود] (Tigraxauda) که ظاهراً در طرف آرال و مسیر سفلی سیردریا می‌زیستند و سکاهای «پَرْدَرِیَه» (Paradarya) (= آن سوی دریا) که همان سکاهای «سکوتیا» (اسکوت‌های مآخذ قدیم یونانی) هستند.

(برای اطلاع بیشتر، نک: پورداوود، ۱۳۵۶: ۲/۲۹۱؛ مصاحب، ۱۳۴۵: ۱۳۵۶-۱۳۵۷، ذیل «سکاها» و «سکوتیا»).

۶- گفتنی است که سکاهای «تیزخود» ظاهراً در طرف آرال و مسیر سفلی سیردریا می‌زیسته‌اند (نک: پیشین).

۷- در توضیح باید گفت: «یانگ» (Yang) اصل مذکر، فعال و روشن و «یین» (Yin) اصل مؤنث، مفعول و تاریک است که تأثیر متقابل آنان جهان ظاهر را می‌سازد. آنها به دنبال هم می‌آیند و با هم «تائو» (Tao) را نشان می‌دهند؛ سرچشمه و قانون هستی. یانگ و «یین» با هم تائو هستند که بدین شکل نمایش داده می‌شود (☯). تائو در کیهان نهفته است و در هر مخلوقی وجود دارد. (به نقل از: کمپل، ۱۳۸۵: ۱۵۷، پانوش ۹).

فهرست منابع

۱. آموزگار، ژاله (۱۳۸۶)، زبان، فرهنگ، اسطوره، تهران: نشرمعین.
۲. بندهش (۱۳۶۹)، فرنیغ دادگی، گزارش مهرداد بهار، تهران: توس، چ اول.
۳. بهار، مهرداد (۱۳۴۵)، واژه نامه بندهش، ج ۱، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۴. پورداوود، ابراهیم (۱۳۵۶)، یشت‌ها، به کوشش بهرام فره‌وشی، ج ۲، انتشارات دانشگاه تهران: چ سوم.
۵. رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۳)، پیکرگردانی در اساطیر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۶. ژینیو، فیلیپ (۱۳۷۲)، ارداویراف‌نامه، ترجمه ژاله آموزگار، تهران: شرکت انتشارات معین و انجمن فرانسه.
۷. ژیران، ف (۱۳۷۵)، فرهنگ اساطیر یونان، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: فکرروز.
۸. سرامی، قدمعلی (۱۳۸۳)، از رنگ گل نارنج خار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ چهارم.
۹. سیسیلی، دیودور (۱۳۸۴)، ایران و شرق باستان در کتابخانه تاریخی، ترجمه حمید بیکنس شورکایی، اسماعیل سنگاری، تهران: جامی، چ اول.
۱۰. شهبازی، شاپور (۱۳۴۹)، کوروش بزرگ، انتشارات دانشگاه پهلوی.

۱۱. فاطمی، سعید (۱۳۴۷)، **اساطیر یونان و روم**، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۲. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۹)، **شاهنامه**، به کوشش سعید حمیدیان، ۴ مجلد، ج ۷، تهران: نشر قطره، چ پنجم.
۱۳. فره‌وشی، بهرام (۱۳۵۲)، **فرهنگ فارسی به پهلوی**، تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
۱۴. کسروی، احمد (۱۳۳۹)، **کتاب پلو تاریخ**، تهران: انتشارات کانون آزادگان، چ دوم.
۱۵. کمپل، جوزف (۱۳۸۵)، **قهرمان هزار چهره**، برگردان شادی خسرو پناه، مشهد: نشر گل آفتاب.
۱۶. گرمال، پیر (۱۳۵۰)، **فرهنگ اساطیر یونان و روم**، ترجمه احمد بهمنش، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۷. مصاحب، غلامحسین (۱۳۴۵)، **دایره‌المعارف فارسی**، ج ۲، تهران: فرانکلین-امیر کبیر.
۱۸. وارنر، رکس (۱۳۸۷) **دانشنامه اساطیر جهان**، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: اسطوره، چ دوم.
۱۹. هردوت (۱۳۴۰-۱۳۳۶)، **تاریخ هردوت**، ترجمه دکتر هادی هدایتی، ج ۴-ج ۱، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۰. کرده، هلمه‌ارت کانوس (۱۳۵۵)، «**فردوسی و اسکندر**»، فردوسی و ادبیات حماسی، مجموعه سخنرانی‌های نخستین جشن طوس، تهران: سروش، ج اول، صص ۱۶۴-۱۵۱.
21. William Benton (1943), "Amazon", **Encyclopedia Britannica** , VOLI , P 292.
22. By Field Enterprises Educatioal Corporation Chicago... (1971), "Amazon " , **The world Book** , Encyclopedia A, VOLI , PP 384-385.